بسم­الله الرحمن الرحيم

الحمدلله ربّ العالمين و صلّی الله علی سيدنا رسول­الله و آله الطيبين الطاهرين المعصومين و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعين اللهم وفقنا و جميع المشتغلين و ارحمنا برحمتک يا ارحم الرحيم.

عرض کنم عبارت بحث صدوق که در اعتقادات ايشان حالا می­خواهيد بخوانيد، اما طبيعتاً اين از قبيل اطراد در استطراد است چون بحث در اختلاف حديث نيست الآن کلاً در اختلاف متن است و اختلاف حديث بحث جداگانه­ای است بحث تعارض که بعدها اسمش را تعارض گذاشتند عرض کرديم در اوائل که بوده يا علل الحديث نوشتند يا اختلاف الحديث يا اختلاف الاحاديث بعدها اصطلاح تعارض را به کار بردند که نکته فنی داشت و حالا می­خواهيد اعتقادات صدوق در حديث بخوانيد کيفيت جمع ايشان، البته خود ما هم متعرض شديم يعنی کيفيت جمعی که در کلمات مرحوم کلينی در اوائل کافی آمده يک عبارتی را هم مرحوم شيخ مفيد رساله کذای خودش نوشته در کيفيت جمع، حتی بعدها تا عبارت صاحب حدائق در حدائق راجع به کيفيت حل، جمع بين احاديث يعنی حل تعارض در بين روايات و عرض کرديم در اين مجموعه نوشتاری تأثری به اين حديث عمرو ابن حنظله ديده نمی­شود، آن حالتی که در حديث عمر که الآن آقايون برداشتند نوشتند مثلاً اول ترجيح به شهرت، بعد ترجيح موافقت کتاب، مخالفت عامه اين ترتيب در آن­جاها نيست حالا بخوانيد می­خواهيد بخوانيد، اين ترجيحی را که آقايون الآن آوردند نيست، اما صدوق رضوان الله تعالی عليه در مرجحات فقط اخذ به احدث را قبول دارد اما معلوم نيست ايشان مرجح بداند، ظاهراً مقومات حجيت می­داند يعنی احدث، ايشان چرا مقيد به احدث است ايشان در کتاب فقيه بعض جاها

38: 1

يک حديثی است از ابوجعفر کلينی اگر بياوريد می­گويد ما رواه ابوجعفر محمد ابن يعقوب بعد می­گويد و لا افتی بهذا الحديث اسم ابوجعفر را شش بار، پنج بار هفت بار آورده يکش در يک موردش می­گويد و لا افتی بهذا الحديث آن وقت دليلش هم جزو توقيعاتی است که مرحوم صفار به امام عسکری نه امام هادی به امام عسکری نوشته می­گويد در اين توقيع خلاف آن است اخذ به احدث است از امام متأخر است آن را قبول می­کند روايت کلينی را قبول نمی­کند حالا بياوريد می­خواهيد بياوريد البته اين بحث ربطی به بحث ما ندارد حالا ديگر چون شما فرموديد خوانده بشود،

س: رو اعتقادات آورده، خيلی محل ابتلا و اين­ها

ج: بلی، کاملاً

س: الفاظ احاديث را البته بحث می­کند که اين اختلاف الفاظ از کجا آمده؟

ج: کالا بخوانيد، مرادش تعارض است

س: بلی اين معارض تعارض است

ج: می­گويد اختلاف الفاظ مرادش اختلاف متن نيست تعارض است

س: باب چهل و پنج از کتاب اعتقادات باب آخر، آخرين باب است، باب الاعتقاد فی الحديثين مختلفين، البته عنوانش را فکر می­کنم محقق شده

ج: نه خودش هم اين­ها در آن زمان مختلف می­گفتند تعارض را شيعه به کار نمی­برد، سنی­ها هم ندارند،

س:

46: 2

قال الشيخ ابوجعفر رضی الله عنه اعتقادنا فی الاخبار الصحيحة عن الائمه عليهم السلام انها موافقة لکتاب الله تبارک و تعالی، متفقة المعانی غير مختلف، لانه مأخوذة من طريق، نسخه بدل دارد من غير طريق، اين­جا دارد من طريق الوحی، می­گويد در نسخه بدل من طريق غير الوحی عن الله تعالی، چاپی طريق الوحی عن الله ايشان يک نسخه، ساير نسخ من طريق غير الوحی عن الله تعالی، ولو کانت من عند غير الله تعالی لکانت مختلفه و لايکون اختلاف ظواهر الاخبار الا لعلل مختلفه، مثل ماجائت فی کفارة الظهار عتق رقبه، و جاء فی خبر آخر صيام شهرين متتابعين و جاء فی خبر آخر اطعام ستين مسکيناً و کلها صحيحه و الصيام لمن يجد العتق و الاطعام

ج: خب اين همان جمع دلالی به اصطلاح نوبت به تعارض نمی­رسد يعنی ظواهرش در تعيين است ليکن به ترتيب حملش می­کنيم يا تأخير مثل کفاره ماه رمضان، يا به تأخير يا به ترتيب مثل کفاره ذهاب و قد روی در نسخه بدل دارد و قيل و قد قيل انه يتصدق بمايفيد و ذلک محمول علی من لم يقدر علی الاطعام و منها ما يقوم کل واحد منها مقام الآخر مثل ماجاء فی کفارة اليمين اطعام عشرة مساکين آيه را فرموده، فلذا ورد فی کفارة اليمين فراسة اخبار احدها بالاطعام و الثانی بالکسوه و ثالثها بتحرير الرقبه کان ذلک ان جهال مختلفاً و ليس بمختلط بل کل واحد من هذه الکفارات تعم مقام الاخری، و فی الاخبار ما ورد للتقيه و روی عن سليم ابن قيس هلالی انه قال قلت لاميرالمؤمنين عليه­السلام ان سمعت سلمان و مقداد و ابی ذر شيئاً من تفسير القرآن من الاحاديث عن النبی صلی الله عليه و آله و سلم غير ما فی ايدی الناس ثم سمعت منک

12: 5

ما سمعت منهم و رأيت فی ايد الناس اشياء کثيره من تفسير القرآن من الاحاديث عن النبی انتم تخالف فيها و تزعمون ان ذلک کله باطل، افتری الناس يکذبون علی رسول­الله متعمدين يفسرون القرآن بآرائهم قال فقال علی عليه السلام قد سئلت فافهم الجواب انما فی ايد الناس حق و باطل و صدق و کذب و ناسخ و منسوخ و خاص و عام، و محکم و متشابه، و حفظ

49: 5

و قد کذب علی رسول­الله صلی الله عليه و آله علی عهده حتی قام خطيباً فقال ايها الناس قد کثرت الکذابه علیّ فمن کذب عليّ متعمداً فليتبدأ معقده من النار، ثم کذب عليه من بعد، فانما اتاک الحديیث من اربعه، می­خواهيد تا آخرش را بخوانم روايت معروف است،

ج: معروف است اين در کافی هم آورده، حالا تعجب اين است که اين روايت به نظرم در اين نسخه مشهور سليم هم نبوده اينی که چاپ کرده اين آقای حاج شيخ اين را بعد اضافه کرده در مستدرکات اضافه کرده، بفرماييد

س: همه­اش را بخوانم

ج: نه نه و منها بخوان، نه ديگر حالا اين معلوم است و منها بعد از اين حديث و منها

س: اين­جا حديث را تا آخر آورده خيلی مفصل،

ج: چون داشت علل بود حالا و منها

س: بلی بعد ايشان عبارت را تمام می­کند عبارت ابان را هم می­آورد در ذيل حديث قال ابان ابن عياش بعد می­گويد که، خودش چيز شروع می­کند، خود شيخ صدوق می­گويد و فی کتاب الله ما يحسبه الجاهل مختلفاً متناقضاً و ليس بمختلف و لا متناقض بعد يک سری آيات می­آيد که،

ج: آن اصلاً ربطی به حديث ندارد بعد

س: فنسيهم

ج: بلی الی آخره بعدش بلی، خيلی انصافاً تعارض را مشوه نوشته، خيلی مشوه

س: بعد آخر می­گويد و مثله فی القرآن کثير و قد سئل عنه رجل من الزنادقه اميرالمؤمنين عليه السلام فاخبره

ج: الی آخره

س: عروج اتفاق هذه المعانی

ج: بعض از کتبی که در باب تعارض است حتی تعارض روايات با آيات، آيات مثل همين تأويل مختلفه حديث ابن قطبه­ای دينوری آنجا آيات هم دارد مثل همين شبيه کار ايشان، حدود شايد صد سال قبل از صدوق است

س: بعد دنبال جمع عرفی است بيشتر

ج: بيشتر جمع، مهمان امکن دنبال جمع است اصولاً اين هميشه من عرض کردم در شيعه از زمان امام صادق چهار مسلک معروف است يک مسلک طرح است که اگر روايات متعارض بود طرح بکنيم يکی را، يکی حجت باشد، يک مسلک جمع بود حالا اگر بخواهيم به تاريخی بگوييم تخيير بود که شايد ظاهر عبارت کلينی باشد که بين متعارضين تخيير دارد، يک مسلک هم جمع بود که مرحوم شيخ طوسی دارد اين را سنی­ها هم دارند، الجمع مهما امکن اولی من الطرح، يک مسلک هم که بعد از علامه بعد از حجيت تعبدی خبر بين شيعه، چون وقتی حجت شد ترجيح شد که از زمان علامه، اهل سنت مشهورشان ترجيح است ليکن احاديث علاجيه ندارد اهل سنت اصلاً، حتی حديث واحد عن رسول­الله که بين متعارضين چه کار بکنيم ندارند اصلاً حديث ندارند، آن­ها روی قواعد چون اهل سنت قائل به حجيت ظن شدند از باب حجيت، هر وقت يک خبر ظنش بيشتر باشد آن را حجت می­دانند يعنی نکته فنی­اش ترجيح به جهت ظن است يعنی نکته خاصی، علمای شيعه چون بنا شد که به ظن عمل نکنند، دنبال اين گشتند که يک مرجح از روايات پيدا بکنند اين حديث عمرو ابن حنظله به دردشان خورد يواش يواش اين حديث عمرو ابن حنظله که مشهور شد رو اين جهت مشهور شد به درد علمای شيعه خورد در اين­­که، ليکن بازهم ديدند که اين کفايت نمی­کند مرجحات در اين زياد نيست، اهل سنت من به نظرم در احکام آمدی، صد و سی­تا، صد و سی و پنج­تا مرجح دارد خيلی،

س: روايت ديگر بيشتر داريم ما حالا اين يکی بيشتر همه­اش را جمع کرده يک­جا

ج: نه همه، هيچ کدام

س: چندتا ما روايت داريم که درشان

ج: می­دانم آن موافق کتاب و تقيه و اين­هاست نه اين ترتيب در اين است ديگر اول شهرت و بعد موافق کتاب و لذا هم يکی از حرف­های مثل صاحب کفايه همين است که اخبار علاجيه مختلف است و لذا ترجيح مستحب است ايشان قائل به تخيير است صاحب کفايه هم قائل به تخيير است در ميان مسالک قائل به تخيير است اين چهارتا مسلک است، طرح است، تخيير است، جمع است، ترجيح، چهاتا مسلک بين شيعه معروفش اين است در بين اخبار متعارض چه کار بکنيم؟ که ما عرض کرديم اين وجوه هيچ کدامش کافی نيست بايد به شواهد برگرديم شواهد گاهی ممکن است حتی هردو را طرح بکنيم يا يکی را طرح بکنيم يا شواهد کافی باشد چون آن بحث شواهد جداگانه است که جمع بکنيم، ايشان هم سعی کرده با مسلک جمع البته نه به مقداری که شيخ طوسی جمع کرده اما اين مسلک جمع در ميان عامه، همين تعبير مختلف حديث هم جمع است، رساله ايضاح صاحب دعائم الاسلام قاضی نعمان آن هم جمع است، اصلاً رساله ايضاح مثل استبصار است، روايات متعارض را دارد آن هم سعی می­کند جمع کند، قاضی نعمان مصری آن­هم سعی می­کند مثل شيخی، صد سال قبل از شيخ طوسی است باز تأويل مختلف الحديث، صد سال قبل از آن است يعنی مسلک جمع سابقه تاريخی دارد هم در ميان اهل سنت هم در ميان به اصطلاح اسماعيلی­ها هم در ميان ما ليکن خيلی بعدها مسلک جمع شيخ تا حدی که معقول و مقبول و عقلائی بود قابل قبول بود بعد که يک­جاهايي خيلی عجيب و غريب بود نه ديگر زيربار نرفتند قبولش نکردند، تمام شد؟ تصحيح الاعتقاد شيخ مفيد،

س: شيخ مفيد، تعبيرش را بخوانم

ج: تند است شيخ مفيد تند است،

س: فصل فی الاحاديث المختلفه قال ابوجعفر کذا قال شيخ المفيد رحمه الله لم يوظف ابی جعفر عن الطريق التی توصل الی علم مايجب العمل عليه ما لايجب،

ج: خب معلوم می­شود در اين جهت با مفيد ما همراه هستيم، گفتيم مشوه بود عبارت صدوق، ديگر واضح نکرد، راست می­گويد واضح نکرد انصافاً عبارت ايشان فنی نيست،

س: بل اجمع القول فی ذلک

ج: همين که من گفتم، من يادم نبود اصلاً کلاً همينی که الآن برای من خواند اصلاً عبارت صدوق در بحث تعارض نياورده بوديد، لذا ايشان گفت بخوانيد، گفتم خيلی خوب چون، تا خواند گفتم خيلی اجمال دارد مفيد هم اشکال می­کند البته مفيد يک بد و بی­راه هم می­گويد ما بد و بی­راه نمی­گوييم فرق ما با مفيد اين است اين هزار و صد سال قبل ديگر، همين قم، همين قم عليه السلام هزار و هشتصد سال قبل، حالا فرقی، اجمالاً انصافاً نتوانست خوب از پسش در بيايد، نه خيلی نتوانست چون اين­ها هم اخباری مسلک هستند ديگر يعنی مشايخ قبول کنند ديگر خيلی دنبال اين نيستند که يک کار جديد و غربال­گری جديدی را انجام بدهند، بفرماييد،

س: مع الصدق الحاجة الی التفصيل و التفرقه بين مايلزم مما لايَلزم بمايتمز به کل واحد منهما و يعرف بذلک حق الحديث من باطله و الذی اثبته ابوجعفر من مجمل قول فيه لم يوجد نفعاً

ج: لم يوجدِ نفعاً

س: لم يجدِ نفعاً و قد تکلمنا علی اختلاف الاحاديث و بيّنا و فما بين صحيحها من سقيمها و حقها من باطلها، ج: اين دقت کنيد بعضی از اين آقايونی که اعتراض می­کنند که علامه مثلاً اصطلاح صحيح و حسن را آورد اول ايشان است می­گويند نه، در کلمات قدماء هست مثلاً مثل ايشان، کلمه صحيح را به کار برده مرحوم شيخ مفيد قبل از علامه ما عرض کرديم مراد اين­ها از صحيح غير از صحيحی است که علامه گفته، يعنی آنی که قابل قبول است آن سقيم مريض آن­که بيمار است اصطلاح صحيح يروی عدل امامی عن مثله الی آخر، مرادش اصطلاح نيست حديث لفظ صحيح است، چون لفظ عرفی است به معنای عرفی­اش حديثی که قابل قبول است حديثی که معتبر است، نه اين­که صحيح مصطلح علامه بفرماييد،

س: در تهذيب تمام شد اين­جا در اين چاپی بين صحيحها من سقيمها است می­گويد در سه نسخه بين صحتها من سقمها،

ج: بلی مراد همان است،

س: اين هم حتی

ج: همين درست است نه،

س: حقها من باطلها و ما عليه العمل منها مما لايعمل عليه و ما تتفق عليه

ج: ما عليه العمل ممالايُعمل بلی

س: فماتتفق معانی مع اختلاف الفاظه و ما خرج مخرج التقية فی الفتيا فما الظاهر منه کالباطن يتکلمنا فی مواضع من کتبنا و امالينا و بينا ذلک بياناً يرفع الاشکال فيه لمن تعمد فمن اراد معرفة هذا الباب فليرجع الی کتابنا المعروف التمهيد مصابيح النور و اجوبة مسائل اصحابنا من الآفاق يجد

ج: اما معروف اين است که ايشان بعد از مصابيح النور برگشت

س: اين­جا اين گفته ولی يک فصلی اضافه می­کنند بدون ارجاع به کلام شيخ صدوق بدهند حالا با اين­که گفتند نمی­گوييم می­گويند، همين گفتند نمی­گوييم را می­گويند، فصل و جملة الامر انه ليس کل حديث

8: 15

الی الصادقين عليهم السلام حقاً عليهم و قد اضيف اليهم ما ليس بحق عنهم و من لا معرفة له لايفرق بين الحق و الباطل

ج: خب ايشان بايد معيار بگويد ديگر، می­گويد بلی خب حالا معيارش را بگويد

س: فقد جاء می­گويد تفسير هذه الجمله را هم می­گويد، و قد جاء عنهم عليهم­السلام الفاظ مختلفه فی معانی المخصوصه فمنه ما تتلازم معانی و ان اختلفت الفاظه من دخول الخصوص فيه و العموم و الندب و الايجاب و اتيان بعضی علی اسلوب لايتعداها الحکم الی غيرها و التعريض فی بعضها بمجاز الکلام لموضوع التقية و المدارا و کل ذلک مختلف

ج: اما ايشان در آن رساله ما عدديه می­گويد اخبار تقيه را حمل بکنيم در مدح دشمن­های اهل بيت، ظاهرش اين است که امر و نهی، اين­جا دارد که قبول می­کند اين­جا دارد که قبول می­کند بلی بفرماييد و به نظر من آن درست است چون مبنای مرحوم شيخ مفيد در حجيت خبر حجيت خبر با شواهد است چون شيخ طوسی اعتقادش حجيت تعبدی خبراست، لذا بحث تقيه و طرح تقيه به اين مقدارش از زمان شيخ است اصولاً اصلاً نکته فنی را دقت کنيد، چون شيخ طرح حجيت کرد تعبدی برای اين­که اين مشکل حجيت را يعنی تعارض را بردارد تقيه را زياد گنده کرد، و بعدها هم امثال صاحب حدائق، صاحب حدائق که اصلاً کلاً تعارض را به تقيه می­داند ولو موافق با سنی­ها هم نباشد اصلاً کلاً،

س:

52: 16

ج: بلی به اين شدت صاحب حدائق نيست صاحب حدائق از همه من الحديث محمول علی التقيه التی هی اصل کل بليه، اين ديگر اصلاً عبارات ايشان التی هی اصل کل بليه، ايشان خيلی لذا می­گويد شما در تقيه لازم نيست که مثلاً اين روايـت موافق با رأی شافعی است يا کيست؟ همين­که تعارض، چون می­گويد گاهی ائمه تقيه می­کردند بين خود شيعه که اصلاً اختلاف انا خالفنا بينهم انا خلفت بينهم غرض اين­ها را هم توضيح داديم در آن بحث که اين مطلب ايشان هم درست نيست، ايشان خيلی، مرحوم صاحب وسائل هم زياد دارد اقول که قال الشيخ يحمل کذا و اقول يحتمل حمل بر تقيه، شيخ حر زياد دارد، اين­ها را چون هر کسی که رفت روی حجيت خبر به تقيه بيشتر رو آورد چون نمی­شود هردو حجت باشند از آن ور هم خبر حجت است چه کارش بکنند حمل بر تقيه ليکن احتياج به اين حرف­ها نداشت، اين­هايي که اين را گفتند نه بفرماييد آقا،

س: مرحوم بحرانی بعض وقت­ها حمل بر تقيه می­کند و حال آن­که آن طرفش قول اهل سنت

ج: بلی،

س: و می­گويد آن ور اهل سنت ولی اين يکی را حمل بر تقيه می­کنيم،

ج: چون به هر حال هر کسی قائل به حجيت شد ديگر تقيه را، واضح شد نکته فنی­اش چه است؟ اين­ها، آن وقت اين­ها چون قائل به حجيت تعبدی نشدند چون شيخ صدوق آن اخباری که خيال می­کرد مشايخ قم قبول کردند ديگر اين اگر مخالف بود اصلاً حديث طرح می­شد ديگر نوبت به تقيه نمی­رسيد مثل آقاي خويي و اين­ها هم دارند اما چون راه­هايي ديگر دارند مشهور بعد از علامه و اين­ها رو شهرت حساب کردند همان شهرت روايي که ديشب هم روايتش را خوانديم،

30: 18

به هر حال حالا اين چنين مطلبی ايشان فرموده اين را هم تمامش بکنيم

س: و کل ذلک مقترن بدليله غير خال من برهانه و المنة لله سبحانه و تفصيل هذه الجمله يصح و يظهر عند اثبات الاحاديث المختلفه و الکلام عليها ما قدمناه و الحکم فی معانيها ما وصفناک الا ان المطلوب منها لاينتشر بکثرة الاسانيد انتشار صحيح المسبوق عن الائمه فيه و ما خرج للتقيه لاتکثر روايته عنهم کما تکثر رواية معمول به و لابد من الرجحان فی احدی الطرفين عن الآخر من جهة روات حسب ما ذکرنا و لم تجمع

ج: ببينيد من جهة روات يعنی صفات راوی از شهرت که در روايت عمرو ابن حنظله است نيامده، هدف من اين بود حالا ايشان هدف ديگر داشت هدف ما اين بود، که طبق روايت عمرو ابن حنظله جلو نرفتند آقايون می­گويد صفات راوی را نگاه بکنيم اين همان راهی که اهل سنت رفتند اصلاً اين در اين عبارات خود اين بزرگان نگفتند ائمه گفتند چه کار بکنيد در تعارض اصلاً می­خواستم اين را بگويم اينی که در بين ما معروف شده که اخبار علاجيه يعنی خود ائمه راه علاج را گفتند، اصلاً اين تعبير را اين­ها ندارند که علاج هم دست خود ائمه بوده دقت کرديد، يعنی رفته رو همان قواعدی که اهل سنت داشتند اين رواتش عددش بيشتر است آن کمتر است اين رواتش مثلاً ثقات اند بيشتر است آن کمتر است و الی آخره اين­ها همان طريق متعارف بوده ديگر تعبدی را قبول نکردند اصلاً عرض کردم اين روايت عمرو ابن حنظله، اصلاً خود شيخ بحث تعارض دارد در عده اصلاً اين روايت را نمی­آورد شيخ، با اين­که اين شيخ اين روايت را داشته در اختيار بوده اصلاً قدمای اصحاب از روايت ترجيح نفهميدند اين­ها مثل همان درختواره­ای که عرض کردم اين­ها بعد از علامه که حجيت تعبدی آمد دنبال اين شدند که اين را از يک روايتی در بياورند جامع آن­ها همين روايت عمرو ابن حنظله بود آن مرفوعه زراره هم که اصلاً اين زمان­ها مطرح نبود چون غوالی اللئالی آن را ذکر کرد، غوالی اللئالی و اين قدر هم آن ضعيف و باطل است که اصلاً جای بحث نبود، جای اين نبود که احتمال آن، البته آن­جا هم شهرت را دارد آن­جا هم شهرت هست،

س: و لم تجمع العصابة علی شئ کان الحکم فيه التقيه، و لا شئ دلست فيه و وضع متخرصاً عليه و کذب فی اضافته اليهم و اجود، بحث روايت

0: 21

روايت چيز می­شود فاذا وجدنا احد الحديثين متفقان العمل به دون الآخر، ببخشيد فاذا وجدنا احد الحديثين متفقاً علی العمل به دون الآخر علمنا ان الذی اتفق علی العمل به هو الحق فی ظاهره،

ج: شهرت را هم گرفته ليکن شهرت عملی نه شهرت نقلی يعنی شهرت را هم که قبول کرده مثل مرحوم شيخ شهرت عملی است نه شهرتی، يعنی شهرت فتوی، مراد از عمل فتوی، آن حديثی را که اتفاق کردند به فتوی آن مقدم است،

س: ما آن عبارتی هم آنجا دارد خذ بما اشتهر بين اصحابک، آن را هم می­گوييم شهرت عملی بايد باشد ولی آقايون شهرت روايي گرفتند،

ج: عرض کردم اگر ما باشيم با آن دقتی که آن شب عرض کردم هردو را دارد الذی حکما به دارد المجمع عليه

س:

54: 21

ج: نه خب، خذ بما اشتهر بين، اينها هم دارد الی ما کان من روايتهم عنا روايت هم دارد و عمل هم دارد هردو را باهم دارد يعنی شهرت روايي صرف نيست عمل صرف هم نيست،

س: بلی علمنا ان الذی اتفق علی العمل به هو الحق فی ظاهره و باطنه و ان الآخر غير معمول به اما للقول فيه علی وجه التقيه او لوقوع الکذب فيه،

ج: حالا در روايت عمرو ابن حنظله تقيه را بعد آورده اول شهرت آورده، بعد موافقت کتاب، بعد تقيه ايشان در اين­جا از همان اول گرفته، عرض کردم به آن ترتيب اصلاً نبوده، بعد هم اگر دقت کنيد ايشان همان مطلبی که من عرض کردم اصل حجيت گرفته نه ترجيح مرجح نگرفته می­گويد حق همين است اصلاً حق همين معمول به است،

س: شيخ مفيد

ج: بلی مفيد،

س: حق و باطل

ج: بين حق و باطل گرفته،

س: خب اين هم همين است ديگر

ج: می­گويد تميز الحجه عن اللاحجه

س: مميزات ديگر مرجح نمی­داند

ج: اصلاً خود روايت عمرو ابن حنظله من شاهدش را عرض کردم اصلاً روايت عمرو ابن حنظله ناظر به ترجيح نيست کلاً اين هم عبارت مفيد هم همين است که اصلاً ناظر به ترجيح نيست ناظر به حق و باطل است ناظر به حجت و لا حجت است،

س: خصوصاً تعبيری که می­کند فان المجمع عليه لاريب در واقع دارد به قول آقای خويي دارد تمييز را می­گويد با ترجيح نمی­سازد،

ج: عرض کردم آن لا،

س: يک طرف لاريب فيه است

ج: نه، نه اگر لاريب فيه را به معنای لاريب فيه اضافه گرفتيم چرا؟ يعنی هردو حجت اند لکن احدهما نسبت به آخر لاريب فيه اين بنابر ترجيح اين ترجيح در می­آيد اما اگر لاريب فيه حقيقی گرفتيم حقيقتاً لاريب فيه، واقعاً لاريب فيه ديگر بحث ترجيح معنی ندارد که آن باطل است اين حق است ظاهرش اين است، ظاهرش اين است لاريب فيه حقيقی است نه اضافی،

س: مقام تعليل هم هست

ج: در مقام تعليل هم هست و الی آخر بفرماييد آقا

س: بعد حالا می­خواهيد اين وجوه ايشان را بخوانم يا اين وجوه همين طور صور را گفته، که در روايت نيست،

ج: بخوان،

س: و اذا وجدنا حديثاً يرويه عشرة من اصحاب الائمه يخالف حديث آخر فی لفظه و معناه و لايصح الجمع بينهما علی حال رواه اثنان او ثلاثه قضينا بما رواه عشره

ج: اين شهرت روايي است

س: اين طور نبود،

ج: شهرت روايي است اما از حق و باطل گرفته حالا بخوانيد مثل خود اهل سنت،

س: بازهم همه­اش تقيه، هی اسم تقيه را می­برد ايشان بر خلاف رساله عدديه علی الذی رواه بلی قضينا بما رواه عشره و نحوهم علی الحديث الذی رواه الاثنان او الثلاثه و حملنا ما رواه القليل علی وجه التقيه

ج: خلاف

35: 24

س: او توهم ناقله،

ج: اصلاً در روايت عمرو ابن حنظله اين نيست ديگر، اگر ترجيح بگيريم يا حجيت؟ اصلاً اين نيست که حالا تقيه بوده،

س: الآن اين بحثی که حمل بر تقيه لزوماً اين نيست که تعبداً بدانند يعنی حتی بنابراين نظر شيخ مفيد هم باز حمل بر تقيه هست،

ج: می­دانم حمل بر تقيه هست، جايي که آن­جا اکثر است اقل را شاذا را حمل بر تقيه کرده

س: بلی

ج: درست است اما انصافاً اين با روايت عمرو ابن حنظله نيست اصلاً ربطی به آن ندارد آن تقيه را مرحله را سوم گرفته بعد موافق کتاب بعد تقيه،

س: بعد اين اذا وجدنا حديثاً قد تکرر العمل به من خاصة اصحابنا الائمه عليهم­السلام فی زمان بعد زمان و عصر امام يا عصرَ امام بعد امام، قضينا به علی ما رواه غيرهم من خلافه ما تکرر الرواية به و العمل بمقتضاه

س: شهرت عملی را بر شهرت روايت مقدم کرد، جالب است الآن صريحاً شهرت عملی را به شهرت رواي مقدم می­کند،

س: بلی، می­گويد مالم قضينا به علی مارواه غيرهم من خلافه مالم تکرر الرواية به و العمل بمقتضاه حتی بما ذکرناه

ج: البته غيرهم مراد از غيرهم خاصة الخاصه مراد است يعنی يک حديثی است که از بزرگان مذهب مثل زراره است در مقابل يک حديث فرض کن از زيد شحام که آن بزرگی را ندارد اين مرادش اين است،

س: يعنی غيرهم غير العشره

ج: نه غير عشره خاصه الخاصه يعنی بزرگان مذهب،

س: درست است

ج: ببينيد بلی آقا؟

س: هل تسمع همين توضيحش را می­­دهد الآن،

ج: عرض کردم، چون اول خيال کردم غيرهم يعنی سنی­ها نقل، چون گاهی­ سنی­ها از امام نقل می­کنند من بعد فکر کردم ديدم نه مرادش خاصه الخاصه است،

س: الآن همين توضيح فرمايش، فاذا وجدنا حديثا رواه الشيوخ العصابه

ج: ديديد خاصه الخاصه،

س: بلی و لم يرووا علی انفسهم خلافه، علمنا انه ثابت و ان روی غيرهم ممن ليس فی العدد و فی التخصيص بالائمه مثلهم مثل زيد شحام مثلاً يک حديثی مال زراره و محمد ابن است در حديث زيد شحام آن را مقدم می­کند اين­ها تمام ترجيح رو قواعد است اصلاً، تعبد نيست يعنی تعبد به اين، دقت فرموديد من حرفم همين است مثل اهل سنت اهل سنت هم ترجيح به قواعد دادند، اهل سنت توقف دارند، اهل سنت تخيير دارند، جمع هم دارند، به اصطلاح طرح هم دارند ليکن بيشترين­شان ترجيح می­دهند چون حجيت را تعبدی گرفتند گير کردند ترجيح می­دهند،

س: بعد همين توضيح می­دهند ايشان اين را، می­گويد اذ ذاک علامة الحق فيه

ج: علامة الحق ترجيح نيست حجيت است،

س: و انه لايجوز ان يفتی الامام عليه­السلام علی جه التقية فی حادثة فيسمع ذلک المختص بعلم الدين من اصحابهم و لايعلمون مخرجه علی ای وجه کان القول فيه،

ج: اصحاب الخاص الخاص نفهمند ملتفت نشوند خيلی بعيد است

س: و لزوم بان واحد منهم يا ولو ذهب عن واحد منهم لم يذهب عن الجماعه

ج: علی ای حال عرض کردم آن نکته­ای را که همين می­خواستم عرض کردم طبق اين روايت عمرو ابن حنظله که آقايون ترجيح گرفتند عمل نشده، بعدها بعد از علامه ديدند بهترين راه برای ترجيح اين است اين را آوردند و الا حتی، ببين اين رو قواعد

س: اعراض از اعراض اصحاب را

ج: نه حق و باطل را فهميدند نه ترجيح را

س: نسبت به ترجيح

ج: نسبت به ترجيح کسی نفهميده

س: بعد دوتا دليل طرح و مخالفت کتاب و مخالفت عقل می­دانند و بعد در امر اين­که و بعد در عوض اين­که و اما بعد هم برگشتی باز به مرحوم صدوق می­کنند و اما تعلق به ابوجعفر اين کتاب سليم را ول نمی­کند، رحمه الله من حديث سليم الذی رجع فيه الی الکتاب المضاف اليه برواية ابان ابن ابی عياش فالمعنی فيه صحيح غير ان هذا الکتاب غير موثوق به، و لايجوز العمل علی اکثره فقد حصل فيه تفريط و تدليس

ج: اما اين بحث ايشان راجع به کتاب سليم خوب است چون واقعاً نسخ کتاب سليم مختلف است ايشان اشکالش اين است نسخ کتاب مختلف است نمی­توانيم نه اين­که مثل فرض کنيم اهل سنت بيايند بگويد ابان ابن ابی عياش کذاب است مثلاً نه،

س: نسخ

ج: نسخ کتاب راست هم هست نسخ کتاب مختلف است، خود همين حديث در بعض از نسخ مثل همين حديثی که الآن ذکر کرد، از اميرالمؤمنين در کافی آمده ايشان مرحوم صدوق هم نقل کرده و ليکن مثل صدوق اين کتاب حديث سليم را نقل بکند و از استاد مثل ابن الوليد اين نشان می­دهد که اصل کتاب را قبول داشتند اصل کتاب سليم اين نبوده که اصل اين کتاب جعلی باشد، اصل کتاب قابل قبول است،

س: حالا هم در اين­که آدم متدين، ينبغی المتدين ان يجتنب العمل بکل ما فيه و لا يعول علی جملته و التقليد للرواته و يفزع الی العلماء فيما تضمنه من الاحاديث ليوقفوه علی الصحيح

ج: به اهل فن مراجعه بکند تا بگويند کدامش درست است کدام، به اهل فن مراجعه کند اين اجمالاً درست است خب به اهل خبره بايد مراجعه کند خيلی خوب اين مطلبی نبود علی ای حال

س: آن تقيه رساله عدديه را ديگر نيازی نيست بخوانيم

ج: نه ديگر آن مدح اعداء و اين­هاست بر آن حمل، حالا اين راجع به اين مطلب حالا بسم­الله هم دو مرتبه بگوييم يا نه؟

داشتيم ما بحثی را که مطرح کرديم راجع به اختلاف متن نه اختلاف حديث چون

12: 30

دارد خب ما برای اين­که اين مطلب واضح بشود يک درختواره­ای مثل درختی را از حديث اماميه را مطلقاً حديث شيعه را مثل يک درختی تصوير کرديم که ريشه­هايش در مدينه در معصومين سلام­الله عليهم اجمعين است و اين درخت ديگر شروع می­کند در زمان امام باقر و امام صادق سلام­الله عليهما در کوفه سر در می­آورد يک مقدارش هم بعضی از به اصطلاح جهاتش در مثل بصره بوده در آن­جا هم برای خودش رشدی می­کند، مقدارش هم بعدها در مدينه بوده که توضيح مدينه را داديم، اين درختی بوده که واقعاً هم خب خيلی نسبت به خودش درخت تن و مندی می­شود و توضيحات، اين درختواره­ای که ما عرض کرديم هم به لحاظ جغرافی، و هم به لحاظ تاريخی می­تواند وضع حديث را روشن بکند و خيلی نافع است خيلی، ليکن نفعش به طور متعارف در دو رشته زياد است يکی در اصل حجيت که چطور بتواند حديث حجت را تشخيص بدهيم چون اين می­آيد درخت را تصوير می­کند شاخه­های درخت را تصوير می­کند جاهايش را تصوير می­کند، مثلاً گفتيم شاخه­های اين درخت از کوفه رفته در شرق توسط به اصطلاح ماوراء النهر و سمرقند و کش و اين­ها و قم رسيده نيشابور رسيده در غربش رفته تا مثل شمام رسيده مصر رسيده، تاريخ وصولش را به اين­جا معين می­کنيم ارزيابی اين­ها برای حجيت و عدم حجيت خيلی راحت است، يکی هم بحث تعارض را خيلی خوب حل می­کند اين تعارض را خيلی قشنگ می­تواند حل بکند بين روايات روی اين درختواره، عرض کرديم اين درخت شکل می­گيرد در بغداد در قرن دوم از نيمه قرن دوم، در بغداد انصافاً درخت مرتبی می­شود جمع و جور می­شود سعی می­کنند بعدها در قرن سوم در مجموعه بغداد و قم و اين­ها مخصوصاً در قم اين امثال مثل احمداشعری و امثال محمد ابن يحيي و امثل سعد ابن، اين­ها بزرگان قم، انصافاً اين درخت خيلی شکل و شمايل مرتبی يا بغداد، هنوز هم مکتب اول بغداد، ببينيد اين دوتا مرکز خيلی تأثيرگذار بودند در اين شکل درخت، مثلاً بصره اين قدر اين تأثيرگذار نيست در قرن دوم چرا، يادم است اجمالاً، اما قرن سوم نه، در قرن چهارم خب خيلی اين درخت به صورت مرتب و منظم، در اول قرن توسط ابن وليد و توسط کلينی ترتيب داده می­شود در آخر قرن توسط صدوق رضوان الله تعالی و در قرن پنجم هم توسط شيخ طوسی خيلی اضافات و شکل و شمايل بيشتری پيدا می­کند، ديگر بعدش داريم اما اين تأثير را ندارد البته در قرن به اصطلاح سوم يک مقداری و دوم در قم و اين­ها توليد علم هم داريم اين طور نيست که همه­اش نقل باشد هم نسبت به ائمه آن زمان، قمی­ها هم بيشتر به حضرت رضا توليد علم داريم، و در قم بيشتر به صورت جمع­آوری توقيعات بوده، خودشان هم توقيع داشتند و بيشترين توقيعات هم از امام هادی است از امام عسکری هم توقيعاتی نسبتاً بدی نداريم توقيعات حميری که عرض کرديم مراد از اين حميری که توقيعات دارد محمد ابن عبدالله است استاد کلينی، توقيعاتی را که ايشان جمع کرده، خودش نوشته خدمت بقيه الله اين تقريباً آخرين موارد توليد علم پيش ماست که تقريباً سال­های مثلاً سه صد و هشت و سه صد و ده و دوازده و اين­ها می­شود اين ديگر آخرين رشد علمی که ما داريم در توليد علم، به اصطلاح درمسأل­ای توليد علم،

س: صفار هم هست؟

ج: بلی صفارهم هست مال صفار هم خيلی خوب است ليکن آنی که بيشتر ما از همه اين­ها بيشتر در توليد علم داريم مال امام هادی است اصلاً تصور حتی حوزه­های ما هم ضعيف است مال ايشان در اين قسمت زياد است، آن وقت ما عرض کرديم اين درختی را که اين جور حساب کرديم گاه گاهی می­بينيم که مثلاً عده­ای می­آيند شاخه­های جديدی به اين درخت اضافه می­کنند اين کار را نسبتاً شيخ طوسی بيشتر انجام داده، مراد ما از شاخه­های جديد يعنی مصادری بوده که قبل از شيخ از آن­ها نقل نکردند شيخ می­آيد از آن­ها نقل می­کند مثل کتاب فرض کنيم مثلاً موسی ابن قاسم، تصادفاً موسی ابن قاسم کتب فقه دارد تقريباً شبيه ابواب فقه ليکن کتاب الحجش در اختيار شيخ بوده، ايشان در کتاب الحج خودش از موسی ابن قاسم نسبتاً زياد روايت نقل می­کند و منفرد هم هست، ما اسم اين­ها را گذاشتيم شاخه­های جديد اين شاخه­ها در قرن پنجم پيدا شد خب طبيعتاً اگر شاخه­ها جديد شد مقدار حجيتش با آنی که در قرن چهارم بوده کلينی و صدوق فرق می­کند ديگر، دو و کذالک کتاب علی ابن اسماعيل ميثمی که در نکاح است اين کتاب را هم مرحوم شيخ منفرداً نقل می­کند نه کلينی از اين نقل می­کند و نه مرحوم شيخ صدوق هيچ کدام از اين نقل نمی­کنند اين از شاخه­های که مرحوم، آن وقت اين می­تواند برای حجيت، حتی تعارض خيلی مفيد باشد يعنی وقت معلوم شد که اين شاخه در قرن پنجم آمده، کار ديگر مرحوم شيخ.

س: عذر می­خواهم اگر مردم به جايي که در قرن پنجم آمده چرا؟

ج: خب تلقی به قبول بين قدما ندارد ديگر، اصولاً قرن پنجم قرن تأثيرگذار نيست يعنی آنی که در شيعه بيشتر تأثير گذاشت اولاً خود عهد ائمه،

س: حضرت شيخ اين جوری نيست ديگر

ج: خب لذا هم نقل کرده ايشان

س: بلی

ج: ايشان به همين جهت،

س: حجيت

ج: و لذا هم آقای خويي همين کار را می­کند آقای خويي برايش فرق نمی­کند موسی ابن قاسم باشد،

س: در مبنای رايج حوزه فعلی تأثيری ندارد زياد،

ج: چرا الآن که هنوز هم در حوزه هنوز کاملاً آن طور نيست آراء مرحوم نائينی و شيخ انصاری و اين­ها مقدم است هنوز اجمالاً، مبنایي را که مرحوم شيخ می­گيرد لذا ايشان نقل می­کند اضف الی ذلک يک راهی ديگر هم که در اين­جا باز شيخ دارد و انفراد شيخ است از عده­ای از مصادر که تا آن وقت اين شاخه­ها بود در قرن سوم بود چهارم بود، اين شاخه­ها بود در اين درخت تن و مند ليکن مثلاً اين شاخه فرض کنيد دويست­تا برگ داشت اين شاخه، فرض کنيم پنجاه تا ميوه سيب حالا مثل درخت سيب فرض کرديم شيخ ديد اين شاخه خيلی بيش از اين است، به جايي دويست برگ، دو هزار برگ از اين شاخه استخراج کرد، در زمان شيخ اين هم از انفرادات شيخ است، اين درخت بود، اين شاخه هم بود، مثلاً نوادر الحکمه کلينی ازش نقل می­کند در زمان خودش هم مشهور است، شيخ صدوق هم ليکن اين قدر مرحوم شيخ طوسی از نوادر نقل می­کند که در آن کتاب­ها نيست اصلاً کلاً اين هم يک نوع است يعنی می­خواهم اين درخت را تصوير درخت را انجام بدهيد، اين هم يک نحوی است که يعنی عده­ای از، فرض کنيد کتاب نوادر محمد ابن علی ابن محبوب خب قبل از شيخ بود، کلينی که اصلاً نقل نکرده، صدوق هم يک مقدار نقل کرده، اما آن مقداری که شيخ نقل کرده قابل تصور با آن­ها نيست، کتاب سعد ابن عبدالله بود کلينی کلاً نقل نکرده مرحوم شيخ صدوق مقداری معتنابهی نقل کرده، باز در آن پنج کتاب کتاب الرحمه، شيخ طوسی از صدوق هم بيشتر نقل کرده

س: يا فضيل ابن يسار

ج: يا مثلاً، ما اين درخت را اگر تصوير بکنيم خيلی، آن وقت ما عرض کرديم اين درخت را همين­ جور تصوير بکنيد می­آيد به زمان علامه در زمان علامه و محقق کار اساسی ارزيابی می­شود حجيت مطرح می­شود در اين زمان­ها حجيت هست حجيت اين قدر دقيق نيست که در زمان علامه، در زمان علامه حجيت، همين درخت تن و مند، تا می­آيد زمان صفويه، زمان صفويه و اهتمامی که به حديث و مصادر شيعه داشتند خواهی نخواهی شاخه­های جديد اضافه شد کتاب تحف العقول تا آن وقت مطرح نبود مطرح شد، کتاب فقه الرضا تا آن وقت مطرح نبود مطرح شد، کتاب دعائم الاسلام مطرح نبود مطرح شد، خيلی کتاب­ها در زمان صفويه، کتاب نوادر احمد اشعری مطرح نبود مطرح شد، از زمان صفويه اين شاخه­های جديد خب هرکسی که بفهمد، عوالی اللئالی مطرح شد، اما چون عوالی اللئالی، آن وقت اين­ها هم مختلف بودند، اصولاً بعد از شيخ اين­هايي که يک مقداری ارزش علمی داشتند آن­هايي بود که مثلاً مجلسی و مرحوم شيخ حر و اين­ها قبول می­کردند بقيه خيلی مخصوصاً شيخ حر با اين­که اخباری بود مثلاً ايشان عده­ای از کتب را قبول نکرد، عرض کردم در اين نسخه­ای که از وسائل چاپ کرده آل­البيت در اين جلد بيست، سی است، سی­اش به اصطلاح و در چاپ مرحوم ربّانی يا نوزده است يا بيست، حالا من دقيقاً در فايده است در ذهنم نيست آن­جا مرحوم شيخ حرّ می­گويد که از کتب غير مشهوره که لم يعلم انتسابها الی مؤلفها، لم يثبت اصلاً اين کتاب من از اين­ها نقل نکردم، يک حاشيه دارد که اين چاپ آل­البيت دارد چاپ آقای ربانی ندارد آن­جا اسم می­برد می­گويد ده­­تا يا دوازده­تا به نظرم اسم می­برد مثل فقه الرضا، دعائم الاسلام اسم می­برد، آن وقت اين­ها از آن زمان مطرح شدند ببينيد خواهی نخواهی شما می­توانيد راحت الآن بحث حجيت را مطرح بکنيد ديگر راحت شد، بحث تعارض را هم می­توانيد مطرح کنيد اصلاً اين­ها نبودن که حالا بحث تعارض بشود من هميشه عرض کردم که اگر روايات شيخ را بگذاريم کنار يعنی در حقيقت اگر روايات تعارض را در قرن چهارم و پنجم ببينيد حدود هشتاد درصدش منشأش شيخ است اصلاً اگر نقل شيخ نبود کلينی و صدوق اصلاً نقل نکرده، آن حديث رفته بود از دست شيخ آمد نقل کرد فهميديم تعارض هست، اصلاً نمی­دانستيم تعارض هست، خيلی نسبت بالاست هشتاد درصد تعارضی، اين­­ها نکات خيلی لطيفی است که آثار عجيبی در معرفة الحديث دارد البته ما فعلاً فراموش نکردم بحث­ما در متن است ليکن می­خواهم بگويم اين تأثيرگذار است در بحث اصل حجيت بحث تعارض، در اين دو بحث خيلی يعنی اين درختواره اگر خوب تصوير بشود می­تواند خيلی از مباحث حديث را در زوايای مختلفش بررسی کند ما فعلاً رو متن داريم کار می­کنيم فراموش نکرديم از متن خارج نشدم، ليکن تأثير خيلی قوی را روی حجيت و عرض کرديم مثلاً اشعثيات و قرب الاسناد اين­ها از زمان حاجی نوری معروف شد، از اوائل قرن چهاردهم متن، اصلاً اين­ها زمان دارد، کتاب دارد تأثير دارد، کی مطرح شد؟ کجا مطرح شد؟ چطوری مطرح شد؟ اين می­تواند تصميم­گيری ما را در مورد حديث خيلی راحت انجام بدهد اين درختواره آن وقت ما آمديم چيز ديگری که مطرح کرديم عرض کرديم اين شاخه­ها را دسته­بندی کرديم يک عده از شاخه­ها واقعاً مثلاً قبل از شيخ هم مطرح بوده شيخ اين­ها را زياد نقل کرده، مثل همين نوادر الحکمه شيخ مثلاً کتب حسين ابن سعيد، هم کلينی از کتب حسين نقل کرده هم شيخ صدوق نقل کرده، ليکن مواردی را شيخ نقل می­کند اين دوتا نقل نکردند، مثل همين حديث لاتنقض اليقين بالشک، شيخ از حسين ابن سعيد نقل می­کند، و زياد داريد مواردی که ايشان از حسين ابن سعيد نقل می­کند و آن­ها نقل نکردند، يعنی آن شاخه­ای که قبلاً بود شيخ توسعه داد و يک مقدار از احاديث متعارض يا غير حجت در همين رديف است از انفرادهای شيخ است، انفراد نه اين­که شاخه درست کرد، شاخه درست نکرد آن شاخه را خيلی پربارش کرد، پر برگ و پر ميوه و اين­ها کرد که ما خبر اگر شيخ نبود اصلاً ما از آن­ها خبر نداشتيم که در کتب حسين ابن سعيد اين هست، مقدار ايشان از البته بحث کتب حسين ابن سعيد اگر يادتان باشد در همين بحث اختلاف متن در چند هفته پيش بود مطرح کرديم به عنوان مصنفات، يکی از علل اختلاف متن را هم مسأله مصنف و اصول، کتاب حسين ابن سعيد مشکلش اين بود که جزو مصنفات بود جزو اصول نبود اين خودش باز تأثير، اين هم يک تأثير داشت، يک تأثيرش هم اين، يعنی ممکن است عوامل مختلف تأثيرگذار باشند يکش اين بود، دو شاخه­های بود که مرحوم شيخ تازه نقل کرد، و اصلاً قبلی­ها نبود اين شاخه­های بود که شيخ در اين درخت تن و مند ايجاد کرد، حالا فرض کنيد پيوند زد يک شاخه­ای را پيوند زد به اين درخت که قبل از شيخ نبود با اين­که اين کتاب­ها بودند يعنی به عبارت اخری اين کتاب­ها در ميراث شيعه بود اما شاخه­اش در نيامده بود شيخ اين­ها را درآورد اين هم به طور کلی به طور طبيعی در کلمات شيخ به دو جور تصوير می­شود الآن داريم عملاً دو جور يکی اين­که اين شاخه­ها صحيح است سالم است واقعاً شاخه آن درخت است يکی اين­که شاخه بودنش روشن نيست، يعنی الآن اين شاخه به حسب ظاهر به اين تنه درخت وصل است ليکن محل اتصال يک مقدار مثلاً پارچه و مارچه و چيزهای متفرق است اصلاً نمی­­دانيم اين شاخه مال آن هست يا نيست؟ اما اين­ها آمده، اين به هر حال به اصطلاح اين شاخه دارای اين ميوه­ها هست حالا ميوه­هايش ضعيف است، اما هست مثلاً کتاب موسی ابن قاسم اين حقيقت دارد و شيخ از اين کتاب نقل کرده، آن وقت اين فرق اين دوتا که شاخه ثابت است يا شاخه يک کمی مشکوک است؟ اين را به اين گذاشتيم که طريق شيخ به آن کتاب صحيح باشد يا نباشد؟ يا طريق اصلاً ندارد اگر طريق صحيح باشد می­گوييم شاخه ثابت است، چون اين­ها را گفته نشد ديگر ابداعات اين حقير است اگر طريق صحيح نباشد شبهه اين دارد که مثلاً درست نباشد، مثلاً کتاب علی ابن اسماعيل ميثمی کتاب النکاحش اين طوری است و اين جزو عجايب است چون اصلاً مرحوم شيخ اسم کتاب نکاح را نبرده اصلاً، شيخ متعرض علی ابن اسماعيل شده، کتاب فی الامام اينها اسم برده، نجاشی متعرض کتاب النکاح شده و هردو هم طريق ندارند نه نجاشی طريق به کتب ايشان دارد نه شيخ، به هيچ کتابش ندارند، اين معنايش چه بوده؟ عرض کردم آن دفعه معنايش اين بوده که اين کتاب در خارج وجود داشته اما در اجازات نبوده،

س: وجاده

ح: حالا يا خود مؤلف به کسی اجازه نداده، يا به يک نفر اجازه داده، آن به دومی اجازه نداده بالاخره اين ارتباط اين شاخه را شيخ چسپانده چرا؟ چون ميراث اصحاب است اين علی ابن اسماعيل در کتاب نکاح جلد نمی­دانم چند است، تهذيب می­شود بياوريد، علی ابن اسماعيل ابتدا می­کند اين اصلاً ارتباط ندارد لذا اين­ها غالباً اين ميوه­هايش خيلی قوی نيست چون بعدها که بحث سند را مطرح کردند گفتند خب شيخ طريق ندارد به ايشان، دقت اين خيلی ميوه­های پرباری نيست اما کتاب حسين ابن سعيد، کتاب موسی ابن قاسم را قبول کردند چون اين هم جزو اجلاست پس شيخ طريق دارد و طريقش هم صحيح است ما آمديم اين را به اين تعبير برای اين­که اين درختواره روشن بشود آن وقت می­ماند کتاب­های که بعدها آمدند مثل تحف العقول اين­ها در حقيقت رو اين درخت اصلاً نبودند اين­ها در قرن دهم يک دفعه از زمين کانه درآمد اصلاً، ليکن احتمالاً اين­ها ريشه­شان با اين­ درخت بوده، اما نبودند کلاً نبودند مثل اين­که فرض کنيد يک شاخه­ای باريکی بوده يکدفعه رشد می­کند بعد از ده قرن، بعد از شش قرن يکدفعه رشد می­کند اين­ها چون می­دانيد شما درخت هم به اصطلاح ساقه دارد، و هم گاهی درخت يک ساقه­های دارد که زير درخت است، بلی آقا؟

س: ريشه­ای دارد که از آن ور

ج: حالا اجازه بدهيد هم گاهی ساقه­ای دارد که زير خاک است اما ساقه خود بدنه است، خود تنه درخت است آن وقت يک چيز ديگر دارد که از ريشه آمده بالا آن را اصطلاحاً ما به فارسی پاجوش می­گوييم پاجوش را بعضی­ها خيال می­کند مثلاً يک ساقه­ای از خاک آمده بالا پاجوش است اين پاجوش نيست، اگر به خود تنه درخت است اين ساقه است ممکن است زيرخاک باشد اما به تنه درخت است ما نمی­دانستيم اما پاجوش اصطلاحاً لذا هر درختی هم پاجوش ندارد درخت­های مخصوصی است پاجوش دارند پاجوش هم عبارت از اين است بعضی از درخت­ها ريشه­شان دارای غده­های است اين غده­ها يک دفعه رشد می­کند درخت می­شود اين در خود ريشه است نه در تنه اصلاً در تنه نيست، پاجوش در تنه نيست مثلاً همين کتاب تحف العقول ممکن است ريشه­های بوده در خاک بوده يک دفعه آمده بالا، چون ايشان از ائمه نقل می­کند و ممکن است پاجوش باشد اصلاً دعائم الاسلام مثلاً ممکن است يعنی دعائم الاسلام اگر از طريق ما گرفته از بدنه است اگر از طريق ما نگرفته، طريق­های خاصی داشته از ائمه گرفته می­شود پاجوش ريشه به ائمه بر می­گرده اما اين­که از تنه اين درخت است يا نه؟ اين طور نيست ما هي تدريجاً انواع شاخه­ها داشتيم می­توانيم اين­ها را تقسيم بندی بکنيم اين درخت را به اصطلاح، آن وقت مسأله­ای را که ما در متن داريم اين­جا همين است، مشکلش همين مثلاً دعائم الاسلام متن­هايش خيلی انفراد دارد مثلاً در متن کتاب مثلاً کتاب سکونی توسط ابراهيم ابن هاشم در قم معروف شد نوفلی مشهورش نکرد ابراهيم ابن هاشم، يعنی اگر هم به اصطلاح اولاً آن يک شبهه­ای دارد که اصلاً آن جزو آن تنه درخت باشد يا نه؟ معروف خب اين­هاي که اشکال کردند در خبر سکونی آن را جزو روايات اهل بيت نمی­دانند اما اين شاخه اين شاخه بلا اشکال در قم خيلی رشد می­کند البته به طور طبيعی ما عرض کرديم اين درخت تا مادام در کوفه بود بيشتر دنبال شواهد بودند رو حجيت کمتر کار شد چرا؟ چون نسخ مختلف بود خودش اشخاص موجود بودند ازش می­توانستند سؤال بکنند افراد می­آمدند حج و عمره از آن­ها می­پرسيدند تو اين مسأله را از امام پرسيدی امام اين طور جواب داد يعنی امکاناتش فراوان تر بود قم دور بود، بعدش هم ديرتر به راه افتاد ديگر آن امکانات نبود هرجا که شهر دور بشود طبيعتاً بيشتر رو به حجيت می­آورند تعبد می­آورند روشن شد، اصلاً فرض کنيم کش چون دور بود رو بيشتر به تعبد آوردند چون امکانات، کش و سمرقند آن ور در ماوراء النهر بود طبيعتاً رو به تعبد بيشتر آوردند در کوفه هم در قرن دوم که اين کتاب­ها مشهور شد کمتر رو به تعبد آمد کمتر رو اين بحث­ها آمد خبر حجت بود دقت کنيد، حرف سيدمرتضی که خبر حجت نبود نه اين درست نيست، خبر حجت بود ليکن با شواهد قبول می­کرد اين را ما سر گذاشتيم مثل مرحوم سيدمرتضی که اصلاً می­ گويد خبر حجت نيست فقط تلقی را حساب می­کنند مثل کسی که می­گويد خبر حجت است با تلقی اين دوتا را فرق، خبر اگر حجت اجمالاً اهل بيت به همين اخبار ارجاع دادند، فقط ضابطه ندادند حجيت را ما، چون حجيت اصلاً اساسش بر اين است که ضابطه داشته باشد اگر گفتم مثلاً راويش امامی باشد، راويش مثلاً خلص شيعه باشد، خاص الخاصه باشد، اگر امام ارجاع می­داد به يک علامت، هرچه دارای آن علامت بود حجت و الا ليس بحجه، اين می­شود حجيت تعبدی، اصل حجيت آمده، اما حجيت تعبدی نيامده اين ظرافت می­خواهد اين­ها را از هم جدا کردن، سيدمرتضی خيال کرده نه اصلاً خبر کلاً حجت نيست فقط تلقی را نگاه اصحاب چه گفتند؟ شيعه چه اعتقاد داشته اين را نگاه کنيم اين نيست نه، البته اين مطلب که روی اعتقادات شيعه، تلقيات شيعه حساب می­کردند بود اما اگر تلقی با خبر بود به خبر هم عمل می­کردند به اطلاقش عمل می­کردند اگر مفهوم داشت به مفهوم، روی مبنای سيد به اين­ها عمل نمی­کردند يعنی بلی آقا؟

س: متن نسبتاً خيلی خوب

ج: بخوانيد

س: بخوانم

ج: نه عددش را می­خواهی بخوانی بخوان،

س: نه جلد هفت کافی می­شود، تهذيب می­شود، رواتش يعنی تعدادش

ج: می­خواهی

38: 50

بيست و بيست و پنج­تا اگر باشد خيلی زياد نيست، عدد رواياتش را

س: چون با واسطه­ها را می­خواهند حذف کنند

ج: نه مستقيم بهش می­کند جای که مستقيم از علی ابن اسماعيل، زياد دارد از علی ابن اسماعيل، اما زياد زياد نيست از همه­اش هم فقط در همين کتاب نکاح است جای ديگر نيست خودش شيخ هم کتاب نکاج را به ايشان نسبت نداده اين خيلی عجيب است، نجاشی نسبت داده

س: حدود بيست و يکی است حدوداً

ج: بيست و يک، عرض کردم حالا من مراجعه خاصی نکردم همين جور مطالعه­ای که کردم دارم می­گويم خب خيلی حافظه من خراب نشده الحمدلله من هم در ذهنم بيست و بيست و پنج­تا بود يعنی فکر نمی­کردم خيلی زياد باشد و بعض احاديث تأثيرگذار دارد

س: بايد بخوانم بيشتر،

19: 51

چون بعضش تعليق هم دارد و عنه مثلاً دارد، من خود اسم­ها را شمردم،

ج: نه نه بيشتر است

س: می­گويم با اين تعليق­ها بيشتر هم می­شود

ج: بلی،

س: شايد بيست و پنج­تا

ج: شايد آن روايتی که می­گوید حالا می­خواهيد بياوريد در باب اجازه پدر نمی­خواهد مال همين علی ابن اسماعيل است اينی که عده­ای گفتند دختر بکر اجازه پدر نمی­خواهد مال اين است و لا تستأمر بعد به اصطلاح اين به نظرم مال همين علی ابن اسماعيل است که اگر می­خواهيد بياوريد بحث فقهی­اش را که آيا باکره رشيده عاقله اجازه پدر می­خواهد يا نمی­خواهد؟ گفتند مثل آقای بهجت قائل بودند که اجازه نمی­خواهد اين­ها مستندشان روايت علی ابن اسماعيل است، در ذهنم هست، لذا عرض کردم در تعارض خيلی تأثيرگذار است، چون اگر بنا بود که يک شاخه­ای است که اصلاً اصل شاخه بودنش هم خيلی روشن نيست خواهی نخواهی در تعارض ديگر خيلی ارزش علمی پيدا نمی­کند يعنی با اين تقريبی که ما عرض کرديم،

س: مالک امرها بلی مالک تمرها مال علی ابن اسماعيل است

ج: مالی علی این اسماعيل و طولانی هم هست، هفت هشت سطر است می­خواهيد بخوانيد بخوانيد حالا بعدش نيامده

س: يکدانه تعارض آوردند جمع کردند بينش، مرحوم شيخ طوسی در اين باب،

ج: اين­ها منفردات شيخ است، بعد فرموده که بعض جمع کردنی که والذی يدل ايضا علی ما قدمناه ما رواه علی ابن اسماعيل ميثمی عن فضاله ابن ايوب عن موسی ابن بکر عن زراره

ج: خوب است سندهايش خوب است مشکل ندارد ميراث است يعنی از امام صادق تا ايشان ميراث است اين نيست که انفراد باشد دقت کنيد اما از کتاب نقل نکرند البته آقای خويي در يک­جايي مستند مال کتاب نکاح يکجا نوشتند که شيخ به ايشان طريق ندارد ليکن روايت صحيح است چون صدوق يک طريق صحيح به علی ابن اسماعيل دارد آقای خويي نوشتند و طريق شيخ هم به صدوق صحيح است پس طريق شيخ به علی ابن اسماعيل صحيح است، اين را آقای خويي در مسند يک­جايي دارد حالا می­خواهی بياور اين هم خيلی جزو بدايع اموری است که باطل هم هست، آن يکی علی ابن اسماعيلی که در صدوق است اصلاً ربطی به ايشان ندارد کلاً به ايشان مشيخه صدوق را بياوريد يک­جا اسم علی ابن اسماعيل هست ايشان خيال کرده اين همان است نه اصلاً اين آن نيست کلاً آن نيست، اين اشتباه شده بلی می­خواهيد بياوريد مشيخه صدوق در وسط است نه در اول ماکان فيه عن علی ابن اسماعيل در کل مشيخه اسم علی ابن اسماعيل را يک­جا در وسط آمده نه در اول سند، اصلاً صدوق ابتدا به علی ابن اسماعيل نکرده کلاً ندارد يک سندی و ما کان فيه عن فلان عن علی ابن اسماعيل، اين درش علی ابن اسماعيل درآمده ربطی هم به اين علی ابن اسماعيل ندارد آقای خويي نمی­دانم چون يک مقداری همان لجنه رجال اين­ها برای خودشان يک حرف­های می­زدند به نظرم بالاخره به اسم آقای خويي بعدها چاپ شده، ايشان قبول کردند بلی اين،

س: در کتاب النکاح­شان که فرموده که الرواية ضعيفة سنداً

ج: بلی می­گويم ضعيفه می­گويد يک­جا در نکاح بزنيد فان طريق الشيخ الی الصدوق صحيح و الصدوق روی عنه بطريق صحيح، تلفيق کردند بين روايت صدوق با طريق شيخ اين مطلبی که طريق شيخ به ايشان صحيح است اگر طريق داشت و صدوق به خود ايشان طريق داشت اگر صدوق به خود علی ابن اسماعيل طريق داشت و شيخ طريق نداشت آن وقت می­شود طريق شيخ را درست بکنيم اين می­شد درست بکنيم، اما اين هم نيست نه، مرحوم شيخ می­شد آن هم عرض کردم آن هم مبنی دارد حالا نمی­خواهم وارد شرح آن بشوم اما آن علی ابن اسماعيل در وسط سند آمده اصلاً ربطی به اين علی ابن اسماعيل ميثمی ندارد ايشان از احفاد ميثم تمار است عرض کردم چندبار هم ميثم تمار را ما فارسی­ها مَيثم می­گوييم غلط است صحيحش مِيثم است هرچه مَيثم داريم مَيثم است الا اين­که مِيثم است اين يکش مِيثم است بقيه­ مَيثم است، مثل ميثم بحرينی، مثل بلی صاحب شرح نهج البلاغه ايشان مَيثم است اما ايشان بالخصوص مِيثم است ايشان از احفاد است، به نظرم يک­جا ديدم يک کسی جمع کرده مجموع خاندان ميثمی که در روايات ما هستند، نمی­دانم دوازده­تا چهارده­تا هستند مختلف، به اسامی اين به نظرم علی ابن اسماعيل ابن شعيب ابن،

س: در مشيخه که علی ابن اسماعيل ميثمی است

ج: می­دانم

س: ماکان فيه عن علی ابن اسماعيل ميثمی قد رويته عن ابی عن سعد ابن عبدالله عن محمد ابن ابی الخطاب عن صفار عن علی ابن اسماعيل ميثمی دارد طريق به ايشان دارد، ليکن آن طريقی را که در مشيخه آورده، اسم علی ابن اسماعيل هم ايشان از علی ابن اسماعيل ندارد نمی­دانم چطور شده؟ شايد جای ديگر نقل کرده نکاح ندارد، خود فقيه ببين علی ابن اسماعيل را کجا آورده؟

س: آری اين که مشيخه بود خواندم، در فقيه که سندهاست ولی دارد که يکجا دارد که و روی علی ابن اسماعيل ميثمی عن بشير قال قرئت فی بعض الکتب

ج: اين در کدامش است،

س: باب ماجاء فی الزناء

ج: زناء در نکاح ندارد ممکن است روايت واحده­ای ازش نقل کرده اصولاً من توضيحش را دادم خود آقای خويي هم می­گفت در درس طروق صدوق در کتاب مشيخه اسانيد است اجازات نيست اين قابل جمع با اجازات شيخ نيست نه، اصلاً اين طروق ايشان اسناد است در اين سند که ايشان نقل کرده، مثلاً ممکن است اين از کتاب صفار است ليکن صفار از علی ابن اسماعيل نقل کرده نه اين­که اين طريق به کتاب نکاح علی ابن اسماعيل است، اصلاً در اجازات که فهرست شيخ و نجاشی است اصلاً طريق به ايشان ندارند، نه نوشتند اين غير از آن است اين علی ابن اسماعيل ميثمی هست قبول اما اين ربطی به مانحن فيه ندارد اين در باب زنا ربطی به مانحن فيه ندارد،

س: روايت تهذيب همان که فرموديد، اذا کانت المرئه مالکة امرها تبع و تشری و تَعتِق

ج: تُعتِق

س: و تُعتِق تشهد و تؤتی بمالها ماشاء فان امرها جائز

ج: فی نفسها،

س: جائز تزوج

26: 57

ان شائت به غير اذن وليها و ان لم يکن کذالک فلايجوز، تُزَوج

ج: نه تَزَوج باشد ان تتزوج

س: و ان لم يکون کذلک فلايجوز تزوجيها الا بامر وليها

ج: اگر بالغه رشيده، روايت است

س: يک مقدار شبيه عبارت­های فقهی

ج: به عبارت فقهی اشبه است بلی، به عبارت فقهی اشبه است، حالا غير از اين که انفراد شيخ هم هست و غير از اين­که اين شاخه اصولاً مشکل دارد و بعد معلوم شد که ما بعدها کتاب­های همين جور و گفتيم عرض کرديم الآن هم می­توانيم ما شاخه­های جديد اضافه کنيم که يکش را عرض کردم مسند زيد باشد و اين راجع به اين قسمت، يک قسمت ديگری که ما اضافه کرديم عرض کرديم در طول اين تاريخ گاهی اوقات مثلاً به اين درخت­ها ميوه اضافه شده اما شاخه اضافه نشده، و اين جاهايي است که علمای غير شيعه گاهی حديث شيعه را آوردند البته اين را هم متأسفانه قدماء کمتر دارند اخيراً همين کتابی که ايشان فرمود علی نهج الوسائل، رواياتی که از اهل­ بيت است آمده در کتب اهل سنت و فعلاً در کتب شيعه هم نيست اين­ها در آن­جا آمده در اين کتاب­ها آمده، اين­ها جزو ميراث­های ما نيستند روات­شان از اهل سنت است و جزو ميراث­ها ارتباط ندارند و بعدها هم اگر بررسی شده به عنوان اين­که در کتب صدوق و اين­ها بده نه اين­که بعدها خود اين­ها جزو ميراث­های علمی جزو درخت شده باشند، لذا من اين­ها را تعبير می­کنم ميوه­های که آويزان کردند به اين درخت نه اين که شايخه­ای، و اين دو جور است يک جورش در کتب اهل سنت يا زيدی­ها هست که از ما نقل کردند يک جورش برعکس است در ما هست که از آن­ها نقل کرده، اين هردوش هست، مثلاً در کتب صدوق زياد است در کتب شيخ طوسی، در امالی و اين­ها زياد است در کتاب شيخ طوسی به اصطلاح در کتاب تهذيب مواردی هست اين مقدار در کافی و فقيه نيستند مواردی هستند که طروق اهل سنت است بر می­گرده به روايت اهل سنت ديگر اين­ها خودش توضيح خاصی دارد اجمالش اين است اين مجموعه­ای که الآن آمده يا در کتب آنهاست در کتب ما نيست يا در کتب ما هست که از آن­هاست و آن­ها نقل نکردند يا نقل کردند ما با آن­ها اختلاف داريم غالباً اين دو نحوه حديث ما ريشه­ای نيست بعدها برخورد داشتند دقت می­کند و برخوردی که بعدها شده غالباً به اين بوده که قبول نشده، مضافاً به اين­که هردوش نقل­هايشان اشتباه دارد هردوش، آن­جا خيلی متن حديث مؤثر است متن به معنای نوشتار، سند هم خرابی دارد سرش هم ظاهراً حالا بعضی­ها نوشتند سرش اين بوده که نسخ صحيح از کتاب مثلاً صدوق به ما نرسيده شايد در نسخه صحيح نبوده، الآن فعلاً در کتب صدوق از مشايخی، نه مشايخ مهم از اهل سنت حديث نقل می­کند حتی آن حديث گاهی در بخاری هست اصلاً ايشان از بخاری نقل نمی­کند هم سندش تشويش دارد هم متنش و حديث کاملاً بين اهل سنت هست اين ريشه در ما ندارد، اين بايد روی يک درختی يک ميوه سيبی آويزان کردند، ورداشتند به اين درخت چسپاندند هم به اصطلاح سنداً مشکل دارد، و باز آنها گاهی از ما نقل می­کنند و آن را هم عرض کردم دو جور است يک جورش از ائمه نقل کردند ولو روات از خودشان است مثلاً از امام صادق اين­ها نقل کردند يک جورش حتی از مصادر ما نقل کردند، اصلاً از مصادر ما نقل کردند، مثلاً در اين کتاب تسهيل المطالب است به نظرم، تيسر المطالب است فی امالی امام ابی طالب،

س: تيسر المطالب

ج: تيسر المطالب اين­ها مثلاً دارد، عن سعد ابن عبدالله عن محمد ابن حسن عن الصفار اصلاً مصادر ماست، عجيب است در مصادر ما هم نيست الآن اين­ها هم خرابی دارد، چرا؟ چون اين­ها آشنا نبودند به نظرم در همين تيسر المطالب يک­جا حديث دارد عن البرقی يک جا دارد نرقی، نه آن برقی را می­شناسد نه نرقی را هيچ کدامش را نمی­شناسد او برايش فرق نمی­کند، چون آشنايي، من يک مقداری اين­ها را استخراج کردم، يک مقدار هم دارند که از ائمه ما همين در بحث اجلکم الله لواط خب فتوای اصحاب اين است که لائط يقتل يا رجم، چه محصن باشد يا چه نباشد؟ مشهور اين است ديگر مشهور فتوی اين است حالا ادعای اجماع هم شده آقای خويي مخالف است چون يک روايت داريم اللائط يقتل يا يرجم اذا احصن، يکی هم دارد يقتل يا يرجم، ايشان حمل مطلق بر مقيد کردند لذا ايشان در غير محصن می­گويند نه لايرجم و لا يقتل مثلاً مردی است ازدواج نکرده زن ندارد آقای مخالف اين

س: در لائط

ج: لائط، چرا ديگر ايشان در همين مبانی تکميلة المنهاج دارند در صورتی که من در سيوطی يکی از رساله­های سيوطی ديدم از ابن عدی نقل می­کند عن فلان عن جعفر ابن محمد اللائط يقتل يا يرجم احصن ام لم يحصن، غير عجيب است اين فتوی بين ما هست، روايتش بين ما نيست،

س: روايتش آن­جاست

ج: تا الی الآن هم اصحاب نقل نکردند نديدم کسی اين را من در يکی از اين رسائل، الحاوی للفتاوی سيوطی بياوريد ابن عدی نقل می­کند اللائط يقتل يا يرجم حالا من آن يقتل يا يرجمش ترديد دارم، عن جعفر ابن محمد ببينيد اين همان است که ما اسمش گذاشته ميوه اين شاخه نيست ديگر اين، اين به عنوان شاخه مطرح نيست دقت می­فرماييد اين خيلی تأثيرگذار است اما اين فتوايش هست خيلی عجيب است، فتوای اصحاب است،

س: در چه تأثير می­گذارد

ج: در اين­که قبول بکنيم يا نکنيم ديگر، معلوم می­شود روايت بوده اصحاب نقل نکردند، مگر چطور می­شود فتوی بدهند در اين مدت،

س: فتوی دادند به روايتی که خود

ج: چهارده قرن فتوی دادند، دوازده قرن روايت دادند

س: استناد نکردند ديگر

ج: خب همان ديگر نمی­خواهد استناد، معلوم می­شود بوده حذف شده مثل کتاب تحف العقول حديث نقل می­کند اما،

س: اين ظهور حجيت

س: نه نه، منشأ داشته که همچون فتوای بدهند

س: منشأ داشته باشد

ج: الآن در روايات نيست به اين تصريح ما نداريم،

س: در وسائل از سعد ابن عبدالله در وسائل نقل کرده

ج: که چه؟

س: که عن الناکح و المنکوح ذکراً کان او انثی اذا کان محصنين و هو عن الذکر اذا کان منکوحاً تحصن او يحصن

ج: احصن او لم يحصن، نه اللائط يقتل به اين متن ندارد، لذا آقای خويي اشکال می­کند، احصن ام لم يحصن در الحاوی للفتاوای سيوطی جلد دوش به نظرم از ابن عدی نقل می­کند نشد من به ابن عدی هم مراجعه کنم من در حاشيه کتاب نوشتم، تصريح می­کند احصن ام لم يحصن؟

س: کامل ابن عدی،

ج: نمی­دانم الآن در ذهنم نيست عن جعفر ابن محمد هم نقل می­کند از امام صادق نقل، خب اين فتوی بين اصحاب بود،

س: از اين­که فتوی بوده نمی­توانيم بفهميم که اين استناد به اين روايت بوده

ج: چرا

س: چه جور مطمئن باشيم

ج: بدون روايت،

س:

47: 4: 1

ج: نه ببينيد شما الآن فرض کنيد روايت، آقای خويي می­گويد فقد اذا احصن آن مطلق است اين مقيد است حمل می­کنيم، معلوم می­شود اصلاً مطلق و مقيد نيست واقعاً تصريح به اين مطلب بوده، فتوی که نمی­شود بدون جهت دادن،

س: درست است حاجی آقا ولی در اين روايت تصريح هم ندارد

س: اين­که حاوی اين است،

س: تا زمانی که روايت مستند

ج: فقد رأيت، يک رساله­ای در اين جهت، يکی از رساله­هايش در همين است،

س: يک­بار بايد از سر دستش بعد يک روايتی را گفت شهرت دارد و اين­ها قبول کرد، آمدم گفتم بهش که بعد از درس، گفتم خب اين شهرت که مستند به اين روايت نيست گفتم مستند هم نباشد قبول است

ج: معروف اين است که شهرت

27: 5: 1

نه شهرت استنادی چرا می­دانم مطلب شما را اما انصافاً وقتی اصحاب اتفاق بکنند بر يک مطلبی بدون اين­که اصل داشته باشد خيلی بعيد است با اين­که امکان جمع مطلق و مقيد هست ديگر چيزی واضحی است که، خيلی بعيد است، بخوانيد

س: حتماً منشأ داشته

ج: بخوانيد

س: ايشان يکدانه حديث آوردند از اميرالمؤمنين که بعد می­گويد و قد رأيت له طريقاً، ببخشيد معذرت می­خواهم اين حديث را از جابر از پيامبر آوردند من عمل عمل قوم لوط فاقتلوا است چندتا طريق آوردند بعد در ادامه گفتند و قد رأيت له طريقاً آخر من حديث علی، و قد فات الحافظين العراقی و ابن حجر قال ابن جرير فی تهذيب الآثار حدثنی محمد ابن معمر البحرانی حدثنا يحیی ابن عبدالله ابن بکر حدثنا حسين ابن زيد،

ج: اين ببينيد به حسين بر می­گرده، ذو الدمعه، اين کوچک­ترين زيد بود وقتی زيد شهيد شد، همين يک ساله دو ساله امام اين را بزرگش کردند خيلی اهل مناجات و گريه و اين­ها بود لذا ذو الدمعه، اشک­ريز بود الآن خيلی از سادات حسينی به اين می­گردند به حسين ذی الدمعه، توسط وصولشان به حضرت سجاد خودشان را حسينی می­دانند از توسط حسين ابن زيد است از توسط حسين ابن زيد نقل می­کند، عن جعفر ابن محمد

س: عن جعفر ابن محمد عن ابيه عن جده عن علی قال قال رسول­الله صلی الله عليه و سلم يرجم من عمل عمل قوم لوط اَحصن او لم يحصن

ج: اُحصن ام لم يحصن، نه بعد هم از جعفر ابن محمد دارد بلی

س: اَحصن هم درست است ديگر

ج: نه بد است، اَحصن فرجه يعنی بعيده، اُحصن است، محصن است، محصنات داريم ديگر آيه قرآن و المحصنات من النساء،

س: احصنت فرجها،

ج: احصنت هم داريم،

س: مصحنت ديگر، احصنت ديگر

ج: می­دانم اَحصنت داريم ليکن محصَن داريم که يعنی به خاطر ازدواج در حصن قرار گرفته، بفرماييد آقا

س: بلی

ج: از جعفر ابن محمد هم دارد،

س: نه همين از جعفر ابن محمد در طريق است از رسول­الله نقل کرده، خب بگذار بروم جلوتر تازه ببينم

ج: نه دارد از جعفر ابن محمد دارد،

س: کلاً احاديثی که از امام صادق نقل می­کند

ج: يکی از علمای بيت مظفر پيش پادشاه مصر فاروق بود غذا خوردند گفت اکرم من طعامکم الابرار و صلوا عليکم ملائکة الاخيار الا جبرئيل، آن پادشاه پرسيد چرا جبرئيل نه، گفت منتظر چايي است، تا چايي نيايد، حالا شما هم مثل همان وقت بگوييد فلاکس را بياوريد تا جبرئيل هم بيايد در مجلس حاضر شود، گفت الا جبرئيل، گفت چرا جبرئيل نه گفت منتظر چايي است تا چايي نيامده لايصلی عليکم بلی بفرماييد

س: حديث ديگری در اين باب ندارد ايشان

ج: علی ای حال اين آقا ما اين قسمت را داريم اين­ها جزو ميراث­های ما نيست اين بحث شاخه در، الآن در کتب ما در آثار مرحوم شيخ طوسی بيشتر است ما يک شاخه­های هم داريم که مرحوم صدوق اضافه کرده آن­ها غالباً به اين دقت­ها نبوده، يکی از آن­ها علل فضل ابن شاذان است پانزده شانزده صفحه است اين را صدوق آورده عن الرضا عليه السلام و اصحاب ما مثل حتی نجاشی شيخ به اين روايت اعتناء نکردند چون ايشان گفته سمعت من الرضا المرّه بعد المرّه اصلاً فضل را از اصحاب امام رضا ننوشتند، نجاشی کتاب العلل را به خود فضل نسبت داده، دقت می­کنيد اين شاخه هم در ما آمده مثلاً مسائل محمد ابن سنان عن الرضا عليه السلام اين شاخه­های مثلاً يک رساله­ای است از به اصطلاح روايات ابن فضال پدر به اصطلاح عن الرضا عليه السلام اين را صدوق منفرداً آورده نجاشی با احترام گفته و الکوفيين لايعرفون هذه النسخه اين منحصراً يعنی مرحوم صدوق هم از اين شاخه­ها دارد دقت کرديد، ليکن در اين شاخه­ها اخباری­ها قبول کردند، معظم اصولی­ها زيربار نرفتند اين، بلی اگر يک مطلبی بود که شيخ هم آن را قبول می­کرد، همين زيارت جامعه را شيخ صدوق آورده و از طريق محمد ابن به اصطلاح جعفر معروف به محمد ابن جعفر اسدی، به اصطلاح رازی ايشان از بنی اسد است از کوفه می­آيد به ری چون رأی اهل سنت بودند برای نشر دعوت تشيع در ری لذا تقريباً حالت مخفيانه زندگی می­کرد زيارت جامعه را ايشان نقل می­کند دقت می­فرماييد، ليکن شيخ طوسی هم از ايشان نقل می­کند، شيخ طوسی اين خيلی

40: 10: 1

حالا اين شاخه نيست فرض کن يک برگی است که خيلی بزرگ می­شود مثلاً باز اصولاً مرحوم شيخ صدوق مقداری از رواياتی که مثلاً ابتداءً عجيب و غريب است توسط همين محمد ابن جعفر، چندتا از مشايخ قم هستند ری، پيش ايشان رسيدند نقل می­کند آنها را مثلاً شيخ طوسی نقل نمی­کند، يکش همين نماز در وقت طلوع شمس، نافله در وقت طلوع شمس و غروب شمس، خب ما مکروه بودنش خيلی مشهور است عده­ای از اهل سنت که حرام می­دانند يعنی اگر نزديک غروب بود ديگر نماز نمی­خواندند، نزديک غروب بود،

س:

21: 11: 1

ج: بلی آقا

س: روايتی ما هم در مذمتش داريم،

ج: آن در نافله است، نه اين در واجب است دارم می­گويم، نماز ظهرش اگر تأخير می­شد نزديک غروب بود، ديگر نمی­خواند می­گذاشت بعد از مغرب قضاء می­کرد، می­گفت لان رسول­الله نهی عن الصلاة فيها، آن وقت در اين روايت واحده که صدوق نقل می­کند از امام زمان است می­گويد چون اهل سنت می­گفتند ان الشمس تطلع بين قرنی الشيطان، بين دو شاخ شيطان، تطلع و تغرب آن وقت در اين روايت امام زمان می­گويد اگر واقعاً بين شاخ شيطان باشد بهتر است که ارغام ارنف شيطان بکنيم دماغش را، ارغام يعنی خاک، دماغ شيطان را به خاک بماليم با نماز خواندن نه اين­که نماز نخوانيم، آقای حکيم هم در ذيل همين مسأله در مسمتسک انصافاً استقصاء کرده تا حد زيادی می­گويد اين در مواردی زيادی اين مطلب آمده که نماز در وقت طلوع شمس و غروب شمس دارد، د

12: 12: 1

در نماز جنازه است، در نماز چه؟ خيلی ايشان، در مقابل تمام آن روايات همين روايت واحده است در مقابل، لذا مرحوم سيد يزدی هم اشکال می­کند می­گويد روشن نيست کراهت با اين روايت واحده، اين روايت را شيخ طوسی نياورده يعنی به عبارت اخری يک مجموعه­ای است که مرحوم صدوق توسط مشايخش از اين محمد ابن جعفر نقل می­کند بعضی­هايش را شيخ طوسی مثل زيارت جامعه آورده بعضي­هايش نياورده، اگر آن مجموعه حساب بکنيم شاخه می­شود، يک شاخه­ای است خودش، مثلاً علمای به طور کلی فيمابعد روی اين شاخه­های شيخ طوسی بيشتر اعتماد کردند تا شاخه­های صدوق شاخه­های صدوق را بيشتر اخباری­ها قبول کردند، شاخه­های را که شيخ طوسی گفته هم اخباری­ها قبول کردند هم اصولی­ها، آثار شيخ طوسی در حدائق آثار صدوق فرق نمی­کند دقت کرديد اين شاخه­ها را شناختن انفراداتش، آن وقت اين خيلی تأثيرگذار است عرض کردم در حجيت خيلی تأثير، در بحث ما بحث متن آن مفرداتی را که ما آورديم آن در بحث متن خيلی تأثيرگذار است، لذا متونی را که الآن ما داريم که خيلی­هايش را صدوق آورده، عده­اش را هم شيخ طوسی آورده، امالی­ها دارند، امالی شيخ مفيد دارند، طروق به اهل سنت بر می­گرده، باز زيدی­ها دارند، نه اين­که اختلاف متن ندارد، دارد اما خيلی زياد نيست، مرحوم شيخ صدوق منفرداً اين حديث را نقل می­کند ثمن المغنی سحت، و ثمن المغنية سحت، کس ديگر اين را نقل نکرده متعارف آن زمان هم نبوده، چون من عرض کردم بحث غناء را هم علمای هم علمای اهل سنت در سه بخش آوردند شيخ هم در سه قسم از مکاسب آورده، مکاسب محرمه را که پنج قسم کرده قسم چهارمش جايي که عمل فی نفسه حرام است آن­جا غناء را بحث کرده، يک جا هم بيع آلات غناست، يک جا هم بيع مغنيه است، سنی­ها هم همين کار را کردند،

س: سنی­ها در بحث شهادات هم آوردند، کتمان شهادت

ج: می­دانم آن­جا چون به عنوان محرمات آوردند، اما مرحوم شيخ انصاری تبعاً لمحقق حلی، سه بحث، سنی­ها هم دارند مجموع هم همين طور همين سه بحث را دارند آلات غناء، مغنيه و خود غناء خود غناء يک، دو آلات غناء که خريد و فروشش جايز نيست، سه بيع مغنيه، بيع مغنيه را ندارند، چون متعارف نبوده مرد را به عنوان گرانتر بفروشند، چون مرد به درد کارهای ديگر هم می­خورد، حالا فرض کن خيلی آواز خان بوده فلان اما زن به عنوان مغنيه ارزش خاصی داشته،

س: شيعه آلات غناء تعبير کرده،

ج: بلی داريم، همين شيخ انصاری دارد خب،

س: آلات غناء است نمی­دانم

ج: بلی چرا،

س: آلات لهو

ج: آلات لهو، آلات غناء ديگر فرق نمی­کند

س: تعبير به آلات غناء ندارد

ج: دارند شيخ دارد خب آلات غناء در قسم دوم يا سومش است، قسم اولش در مکاسب محرمه، اخذ اجرت بر نجس است، اعيان نجسه، دوم و سومش يکی نمی­دانم ماکان سبباً آلات لهو يا غناء، و قسم چهارمش محرمات غناء را آنجا دارد، يکی را در قسم دوم آورده، يکی قسم سوم، يکی قسم چهارم،

س: تعبير به آلات غناء اصلاً ندارند، آلات لهو دارند،

ج: به نظرم حالا مکاسب را بياور،

س: بعيد است حاجی آقا

ج: آلات غناء را من ديدم به ذهنم اين است، دقت کرديد حالا دقت کنيد اين روايت را که شيخ صدوق آورده منفرداً شيخ صدوق آورده، ليکن به نظرم در امالی شجريه من ديدم، يکی از امالی زيديه

س: امالی ابن شجری،

ج: ابن شجری ديدم يا يک امالی ديگر خميسيه آن­ها يکی از اين امالی زيديه ديدم عن جعفر ابن محمد قال ثمن المغنی سحت و ثمن المغنية سحت، اين روايت در متون زيديه آمده اصلاً در متون ما کلاً نيامده محصراً در صدوق لذا ما اين را

14: 16: 1

ج: نه، لذا ما اين را شاخه حساب نمی­کنيم دقت کرديد، از آن طرف چون بحث ما اختلاف متن است از آن طرف در کتاب مسند زيد، آخر مسند زيد ثمن البغی سحت، و ثمن المغنية سحت، مغنی نيست بغی است بغی يعنی زن بدکاره،

س: بلی بغی است

ج: ثمن البغی سحت، و ثمن المغنيه سحت،

س: بغی را اسم مؤنث آورده چون بغی مؤنث نمی­آيد برايش

ج: همين است

س:

46: 16: 1

ج: بلی مؤنث نياورده،

س: بغيه آخر می­گويد

ج: بغی، ثمن البغی سحت، و ثمن المغنيه سحت،

س: اين تصحيف شده بغی به مغنيه،

ج: ببينيد يعنی در کتب زيديه هم دو متن است، يک متنی،

س:

4: 17: 1

س: امالی شجری چه تعبيری باشد

ج: ثمن المغنی سحت،

س: سحت نبود،

ج: چرا و ثمن المغنيه سحت

س: ثمن المغنية سحت که داريم

ج: ما داريم خود ما داريم

س: امالی شجريه عرض می­کنم،

ج: يا امالی خميسی است، يکی از امالی زيديه است کتب زيديه است ديدم من در آن­جا دقت کنيد اين خيلی لطيف است اين مثال، آن وقت صدوق البته آن متنی را آورده که به امام صادق منسوب است، ما خودمان داريم مهر البغی سحت، نه ثمن،

س: مهر، مهر را آورده

ج: يعنی پولی را که به اين زن بدکاره می­دهد، انصافاً آنی که متعارف بوده اين مهر البغی است نه ثمن البغی،

س: درست است

ج: ثمن البغی به اصطلاح به عنوان بغی، دقت کرديد نکته فنی، ثمن بغی متعارف نبوده، يعنی زن بغی را خريد و فروش بکنند اما مغنيه متعارف بوده يکی مهر متعارف بوده، که در روايت ما هم دارد که مهر البغی سحت،

س: به ندرت در اجرت هم می­آيد

ج: کم می­آيد نه، لا مهر لبغی، اين را هم داريم ما لا مهر لبغی داريم اما ثمن البغی نداريم، در مسند زيد ثمن البغی آمده،

س: يک روايت هم داريم عجلوا موتاهم بمضاجعم،

ج: بلی علی ای حال به اصطلاح اين مطلب را هم تمام، اين دقت مرحوم صدوق اين کار را کرده خيلی عجيب است اين­جا از جزو مواردی است که به اختلاف متن بر می­گرده ليکن سند يکی نيست و اين­ها را ما اصطلاحاً گفتيم ديگر اين­ها را جزو اين درخت تن و مند حديث امام، ليکن بحث شده چون، چون مرسل صدوق است مخصوصاً اخباری­ها قبول کردند اما اين خيلی تأثيرگذار در حديث ما نبوده، اين نه ريشه دارد در حديث ما نه سابقه دارد يعنی قبل از صدوق ما کلاً خبر نداريم و نه لاحقه دارد به اصطلاح مرحوم شيخ طوسی اين را نقل، يعنی اين انفرادهای شيخ صدوق را در حقيقت خود ايشان دارد،

س: اخباری­ها هم قبول نمی­کند انفراد شيخ طوسی را

ج: چرا، چرا، طوسی را نه، اما طوسی را هم چرا عده­ای قبول می­کنند انفرادات شيخ طوسی را قبول می­کنند اخباری­ها، اما اصولی­ها، اصولی­ ها هم قبول می­کنند اصلاً کسانی که قائل به حجيت خبر اند غالباً قبول می­کنند مثل آقای خويي قبول می­کند اگر سند درست باشد حالا انفراد باشد، آقای خويي رو انفراد حساب نمی­کند، اين ثمن البغی سحت نياوردی؟ مغنی سحت؟

س: نه بايد بگردم پيدا بکنم،

ج: ثمن المغنيه سحت،

س: اين به شجره نبوده، چشم­هايش را ببين حاجی آقا

ج: نه خوابش گرفته، مرآی يعنی حاليه و مقاليه کافی است

س: بحث آن دو طلبه که معالم مباحث می­کردند،

ج: بقيه­اش باشد برای فردا.